

## اکثریت خائن و اقلیت نادان!!<sup>۱</sup>

نکاتی در کین توزی حزب از نفس افتاده روشنفکری در وقایع اخیر

### تمهید بحث

می گویند: اوریانا فالاجی خبرنگار معروف ایتالیایی در دهه‌های گذشته، در یک مصاحبه از وینستون چرچیل نخست‌وزیر انگلیس در جنگ دوم جهانی سؤال می‌کند آقای نخست‌وزیر، شما چرا برای ایجاد یک دولت استعماری و دست‌نشانده به آن سوی اقیانوس هند می‌روید و دولت هند شرقی را به وجود می‌آورید، اما این کار را نمی‌توانید در بیخ گوش خودتان یعنی در ایرلند که سال‌هاست با شما در جنگ و ستیز است انجام دهید؟ وینستون چرچیل بعد از اندکی تأمل پاسخ می‌دهد: برای انجام این کار به دو ابزار مهم احتیاج است که این دو ابزار مهم را در ایرلند در اختیار نداریم. خبرنگار سؤال می‌کند این دو ابزار چیست؟ چرچیل در پاسخ می‌گوید: اکثریت نادان و اقلیت خائن!!

صرف نظر از درستی یا نادرستی این روایت، اکنون ما در عصر جمهوری اسلامی ایران یعنی عصر آزادی و استقلال، با جماعتی در دانشگاه‌ها، رسانه‌ها و دیوانسالاری

۱. این یادداشت تحت تأثیر دقایق فکری محقق گرامی حجت‌الاسلام داود مهدوی‌زادگان که در یکی از شبکه‌های اجتماعی نوشته شده است، می‌باشد. از ایشان درخواست کردم آن متن کوتاه را بسط و توسعه داده و چاپ نمایند. به هر دلیلی این تقاضا برای این شماره نشریه اجابت نشد و نگارنده با اجازه ایشان ایده مطروحه در آن پایگاه را به اقتضای فضای این نشریه بسط و توسعه دادم.



کشور سر و کار داریم که اگر چه از فضای استقلال و آزادی و امنیت با تمام وجوه بهره می‌برند اما گویی هیچ تعلقی به این مرز و بوم نداشته و سرنخ بینش‌ها، گرایش‌ها و حتی انگیزش‌های آنها در خارج از کشور وجود دارد. جماعتی که خود را «روشنفکر» می‌خوانند و تاریخ گذشته آنها اگر نگوییم انباشته از سرسپردگی، نادانی و خیانت است ولی با قاطعیت می‌توان گفت که دستاورد دلچسبی به همراه ندارد.

اکثریت خائن و اقلیت نادانی که در بسیاری از گذرگاه‌های صعب‌العبور تاریخ، ملت ایران را تنها گذاشته و به دشمنان این ملت پیوستند و کار چاق‌کن امتیازات و قراردادهای ذلت‌بار به نفع بیگانگان شدند. جماعتی که عادت است کشور و مردم ما را در عکس‌هایی ببینند که از فضای بیرون از ایران گرفته شده است. آن وقت عکس‌های از این دست را به ما نشان می‌دهند که در آن فقر، عقب‌ماندگی، فساد، خردگریزی، استبدادزدگی، عقل‌ستیزی و... به شکل مرموز و وهمناکی در جریان است؛ کشوری بس بیچاره و در مانده با ملتی عصبی و بی‌فرهنگ در مقیاس با کشورهای دیگر.

به‌رغم همه رؤیایپردازی‌های ادبی و سیاسی این جماعت، تاریخ ایران مملو از عدالت‌دوستی، ظلم‌ستیزی و حق‌طلبی است. اکنون پرسش اساسی اینجاست که چرا این همه کین‌توزی، نفرت و خصومت در جریان منورالفکری نسبت به فرهنگ، تاریخ، باورها و جریان‌های اصیل ایرانی وجود دارد؟

به نظر می‌رسد کین‌توزی منورالفکری از ایران احساس لاعلاج تحقیری است که ریشه در ناتوانی‌ها و ضعف‌های به همان پایه لاعلاج این جریان و افراد و گروه‌های وابسته به آنها دارد. علی‌الاصول روشنفکری از دوره قاجاریه تا به امروز به دلیل این که نتوانست نقش بدیل اروپایی خود را در ایران ایفا کند و این ناتوانی را ناشی از نفوذ، محبوبیت و قدرت تولیدی مذهب و جریان‌های مذهبی در ایران می‌داند، کینه مذهب و همه نهادهای وابسته به آن را به دل گرفته و این کین‌توزی تبدیل به یک نظام اخلاقی در آن شده است. بنابراین هر جنبش، جریان، فرآیند، برنامه، فلسفه و ایده‌ای که به نوعی به مذهب در ایران مربوط شود منورالفکری در هر لباسی و در هر مقام و موقعیتی و در هر مرتبه‌ای با آن به مقابله برمی‌خیزد و اگر فرصتی به دست آورد زهر خود را خالی خواهد کرد. انواع گوناگونی از ناتوانی‌ها در روشنفکری است که احساس‌های کین‌توزی به طرز غریبی از درون آنها فوران می‌کند. به عنوان مثال:

یکی از ویژگی‌های روشنفکری در اروپا تولید قدرت است. این ویژگی باعث شده است که جریان‌های تولیدکننده قدرت مثل ارتش، احزاب، صاحبان سرمایه و غیره همیشه



حساب ویژه‌ای برای روشنفکری به عنوان یکی از حلقه‌های تولید قدرت باز کنند. اما در ایران داستان بر عکس است. روشنفکری در ایران از ابتدا از دل قدرت درآمد و ساخته دست قدرت است و علی‌الطلاق از قدرتی که دیگران تولید کرده‌اند ارتزاق می‌کند و خود هیچ نقشی در تولید قدرت ندارد. روشنفکری در ایران ریشه در شجره خبیثه فراماسونری دارد و دین‌زدایی و کنار زدن دین از حکومت، سیاست و کشورداری از اصول ثابت سکولاریسم و لیبرال دموکراسی غربی است و غرب‌باوران روشنفکر مآب و روشنفکران دموکرات مآب هیچ‌گاه نمی‌توانند با اسلام راستین که با فرهنگ غرب که همانا فرهنگ زور، تجاوز و فزون‌خواهی است، کنار بیایند.

یکی دیگر از ویژگی‌های روشنفکری در اروپا تولید نظریه است. بخش اعظمی از نظریه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی از دل جریان‌های روشنفکری بیرون می‌آید ولی روشنفکری در ایران مصرف‌کننده نظریه‌های تولیدی دیگران است. روشنفکری در ایران چون مقلد است استعداد تولید نظریه ندارد.

از دیگر ویژگی‌های روشنفکری در اروپا تولید سرمایه اجتماعی، فرهنگی و فکری است. روشنفکری در ایران حتی استعداد تشکیل گروه‌های اجتماعی محدود را نیز ندارد و به شدت از سرمایه‌های دیگران ارتزاق می‌کند. این ویژگی‌ها باعث شده است که روشنفکری در ایران کینه تمامی گروه‌ها و جریان‌های تولیدکننده نظریه، قدرت، سرمایه اجتماعی و فکری را به دل بگیرد و چون در رأس این نیروها مذهب قرار دارد، روشنفکری کینه‌مذهب را به دل دارد.

مثلاً از کودتای سیاه رضاخان و دوران استبداد تاریک او به نیکی سخن می‌گویند ولی از سلسله صفویه که پایه‌های تأسیس یک دولت-ملت مستقل را در ایران فراهم ساخت با کینه‌توزی یاد می‌کند. چرا؟ چون سلسله صفویه به‌رغم لغزش‌ها با اتکالی به مذهب، استقلال ایران را پایه‌ریزی کرد.

از افسانه کتاب‌سوزی مسلمانان در ایران که هیچ دلیل و سندی برای آن وجود ندارد با آب و تاب در نوشته‌های خود سخن به میان می‌آورند ولی احمد کسروی که روز اول دی‌ماه را به نام روز کتاب‌سوزان نام‌گذاری کرد و در این روز صدها جلد از کتاب‌های گرانقدری چون دیوان حافظ و سعدی و مولانا را آتش می‌زدند و دور آن پایکوبی می‌کردند به نام مظهر عقل‌گرایی و ولتر دوم ایران معرفی می‌کنند.

از انعقاد قرارداد ننگین رویتز توسط میرزا حسین‌خان سپهسالار و میرزا ملکم‌خان ارمنی که خود انگلیس‌ها از آن به عنوان عجیب‌ترین قراردادی که اتباع یک کشور



می‌توانند با یک دولت بیگانه منعقد کنند به عنوان سرآغاز نوگرایی و اصلاح‌طلبی در ایران یاد می‌کنند و منعقدکنندگان این قرارداد را پدر اصلاح‌طلبی ایران می‌نامند ولی مقاومت روحانیت با این قرارداد ننگین را مقابله با ترقی ایران و مخالفت با تجدد معرفی می‌کنند.

از حس ملی‌گرایی و عرب‌ستیزی و ایران‌دوستی رضاخان و پسرش افسانه‌های احمقانه می‌سازند ولی خود را به نادانی می‌زنند که اولین همسری که رضاخان برای پسرش محمدرضا انتخاب می‌کند فوزیه خواهر ملک فاروق مصری و از نژاد عرب بود و اگر به جای فرزند دختر، پسر آورده بود ولیعهد ایران یک عرب به حساب می‌آمد. یا فراموش می‌کنند که اشرف یکی دیگر از اعضای خاندان پهلوی بعد از علی‌قوام با یک راننده تاکسی مصری به نام شفیق از دواج می‌کند و در نهایت به رغم تمام نوکری‌هایی که شاه برای امریکا، انگلیس و اسرائیل انجام می‌دهد این عرب‌ها هستند که به او پناهندگی می‌دهند.

از کین‌توزی و نادانی‌های تمام‌نشدنی منورالفکران حامی رضاخان این بود که سیاست ضد مذهبی او را با نوعی آریایی‌گری باستانی که تنها پایگاه آن افسانه‌های خلوص آریایی بود توجیه می‌کردند؛ افسانه خلوصی که درست در همان زمان داشت در اروپا از طریق فاشیست‌ها و نازی‌سم بیداد می‌کرد. به قول میشل فوکو برای مردم ایران چه ارزشی داشت که روزی چشم باز کنند و خود را آریایی بیابند؟! هم نژاد یکی از جنایت‌کارترین حکومت‌های تاریخ بشری یعنی هیتلر!

از این دست کین‌توزی‌ها در تاریخ منورالفکری ایران که نشان از شکاف‌های عمیق شخصیت سیاسی و فکری میان‌تهی این جریان و افراد وابسته به آن دارد به وفور می‌توان مثال آورد که در ظرفیت این یادداشت نیست. هدف این یادداشت بازنمایی سرچشمه‌های وقایع اخیر است که باز هم در پشت آن به وضوح می‌توان رگه‌های کین‌توزی سیری‌ناپذیری حزب روشنفکری را با تمام شقوقش مشاهده کرد.

وقایعی که از فتنه ۸۸ تا به امروز هدف اساسی خود را بر القای ناکارآمدی حکومت فقهی در ایران گذاشته است و عده‌ای از کارگزاران حکومتی در دل دیوانسالاری ایران با خرابکاری‌ها، بی‌اعتقادی‌ها، سیاه‌نمایی‌ها، دروغ‌گویی به مردم و ناراضی‌تراشی‌های خود به این هدف کمک می‌کنند.

اگر سیاست‌های کین‌ورزی حزب روشنفکری را در دو دهه اخیر نسبت به جمهوری اسلامی جمع‌بندی کنیم از دل این جمع‌بندی سه مؤلفه اساسی استخراج می‌شود:

۱. خوارشماری ارزش‌های تاریخی، سیاسی و فرهنگی انقلاب اسلامی
۲. ایجاد تضادهای کاذب میان این ارزش‌ها
۳. قیاس بین‌الذهانی

### خوارشماری ارزش‌های انقلاب اسلامی

به رغم این که انقلاب اسلامی ایران دستاوردهای بزرگی با خود به همراه آورد و آزادی و استقلال و نظام جمهوری را به ملت ایران هدیه کرد ولی حزب روشنفکری در سیاست‌های کین‌ورزانه خود تلاش می‌کند این دستاوردهای سترگ را ناچیز جلوه دهد. سیاست تا قبل از انقلاب اسلامی در ایران مسئله مردم نبود بلکه مسئله دربار، دولت‌ها، احزاب ساخته دست قدرت، گروه‌های حکومت‌گر و قلیلی از جریان‌های بی‌رمق سیاسی بود ولی با انقلاب اسلامی این واژه مفهوم دیگری پیدا کرد. از نظر بسیاری از متفکران سیاسی، سیاست وقتی آغاز می‌شود که مردم احساس کنند برنامه، درک، اراده و خواست آنان در فرآیند رویدادها و تصمیم‌گیری‌ها و انتخاب‌ها می‌تواند تأثیر داشته باشد. تا قبل از انقلاب اسلامی مردم احساس مشارکت در اداره امور کشور را نداشتند. امام با ورود به سیاست این احساس را در مردم زنده کرد و سیاست وارد زندگی مردم شد. دیگر تصمیمات از پیش تعیین شده نبود. مردم رکنی از ارکان زندگی اجتماعی شدند و در سرنوشت خود تأثیر گذاشتند. کین‌ورزی‌های حزب روشنفکری این ره‌آورد بنیادی را نادیده گرفته و خوار نشان می‌دهد.

با وجود این که بخش قابل توجهی از امور زندگی مردم حتی در دوران استبداد سیاه رژیم پهلوی به صورت غیر رسمی از طریق قواعد دینی رتق و فتق می‌شد ولی مردم از مکانیسم اثرگذاری و تصمیم‌گیری‌های مذهبی در زندگی خود اطلاعات عمیق و دقیقی نداشتند. انقلاب اسلامی بخش بزرگی از تصمیم‌گیری‌های فقهی را وارد مناسبات روزمره کرد و مردم به صورت مستقیم از طریق مساجد، رسانه‌ها و متون آزاد و متنوع در جریان مباحث و مسائل متنوع حوزوی قرار گرفتند. حزب منورالفکری تلاش می‌کند سیاه سیاه کین‌ورزی‌های خود را بر این دگرگونی‌ها بیفکند و با خوار کردن یا پوشاندن این تحولات آنها را بی‌ارزش نشان دهد.

### ایجاد تضادهای کاذب میان ارزش‌ها

از دیگر روش‌های کین‌ورزانه حزب روشنفکری ایجاد تضادهای کاذب میان ارزش‌ها



است. تا از این طریق استواری و کارآمدی ارزش‌ها را تضعیف کند. تضادهایی چون تضاد حق و تکلیف، تضاد دین و دانش، تضاد دانش و ارزش، تضاد دین و دنیا، تضاد دین و دولت، تضاد دین و سیاست و...

یکی از تضادهایی که اخیراً بیش از بقیه بر آن متمرکز شدند و آن را حتی در شعارهای فتنه‌ها و ناآرامی‌های اخیر وارد کردند القای ناکارآمدی حکومت فقهی و زنده کردن داستان فقه پویا و فقه سنتی است. پیوسته عده‌ای پرسش می‌کنند که چرا فقه نسبت به زمان پویا نیست؟ این پرسش از اساس بر فرضی استوار است که آن فرض غلط است. چرا؟ چون علم فقه دانش فهم شریعت الهی است و به نظر امام خمینی مبتنی بر دو عنصر است:

۱. عدم جدایی دین از سیاست (یعنی فهم مسائل زمان)

۲. توجه به عنصر زمان و مکان در اجتهاد (یعنی فهم زبان زمان)

اصل اول ضرورتاً سبب پیشتازی فقه از زمان و مکان می‌شود؛ چون در فهم سیاست پیش‌بینی‌های آینده اهمیت راهبردی دارد و اگر فقیه چشم‌انداز فضای زندگی مردم را نداشته باشد از فهم بخشی از مسائل زمان عاجز می‌شود. و اصل دوم ذهنی نشدن فقه و بودن در زمان و مکان و به تعبیر صدر المتألهین نگهداری فضای زندگی مردم در این فرآیند است.

امام خمینی توانست با این دو اصل پیش‌برنده، ملتی از هم گسیخته، خسته و ناامید، تحت ستم، بی‌هویت و وابسته را به ملتی پویا، منسجم، امیدوار، ضد ظلم، شجاع و نترس، وفادار و از جان گذشته، بصیر و در جست‌وجوی دگرگونی و پیشرفت تبدیل کند. و از جامعه‌ای گسسته، بی‌هدف، بی‌حرک، بی‌برنامه و خودخواه، جامعه‌ای انقلابی، مبارز، متحرک، سرزنده و از همه مهم‌تر پیشرو و پویا بسازد.

با این تفصیل اکنون اقلیتی از جامعه که خود را روشنفکر دینی و غیر دینی! نامیده‌اند، می‌خواهند این فقه از پویایی باز بماند و به همان دوره سستی و رخوت برگردد. آنچنان که از دهه ۷۰ به بعد بالأخص در ناآرامی‌های سال ۷۸، ۸۸ و ۹۶ تجلی این خواسته عجیب در شعارهایشان بود.

این عده قلیل همان‌هایی هستند که قبل از انقلاب و دهه اول انقلاب در کشور، قصه تقابل فقه پویا و فقه سنتی را راه انداخته بودند و منافقانه، در دفاع از فقه پویا، روحانیت شیعه و در رأس آن حوزه‌های علمیه را به اعتبار آن که فقه‌شان سنتی است و فقه سنتی توانایی حل مسائل در شرایط انقلابی را ندارد، مورد تهاجم قرار می‌دادند. جالب اینجاست

که اکنون از پویایی همین فقه که ایران را از زیر بار ذلت وابستگی و عقب ماندگی نجات داد می‌خواهند که پویا نباشد و از صحنه زندگی اجتماعی و در رأس آن سیاست خارج شود.

همین‌ها که تا دیروز به طمع پوشیدن پوستین قدرت در کنف حمایت از روحانیت، دفاع از روحانیت انقلابی را بر خود واجب می‌دانستند و روحانیونی را که در قبال استبداد، استثمار و استعمار حساسیت نشان ندادند و از آن بی تفاوت گذشتند و سیاست سکوت را برگزیدند و مشهور به زهد و تقوی و تقدس بودند و هستند، تقوایشان را تقوای گریز می‌دانستند و در مقابل روحانیتی که در عرصه مبارزه با استبداد، استثمار، استثمار و استعمار حضور داشتند و دارند، تقوایشان را تقوای ستیز می‌دانستند و چنین تقوایی را می‌ستودند؛<sup>۱</sup> وقتی دیدند از این نم‌کلاهی نصیب آنها نمی‌شود تاکتیک گام به گام برای حذف ولایت فقیه تدوین کردند و نوشتند:

روشنفکران ما نباید با روش حذف با موانع حتی اگر ولایت فقیه را مانع خودشان می‌دانند برخورد کنند... بلکه باید یک قدم جلو رفت و آن را مقید به نظارت نمود و اگر به کارآمدی لازم نرسید باز یک قدم دیگر جلو تر رفته و یک قید دیگر برای آن گذاشت. مثلاً آن را مقید به زمان (به فرض ۱۰ سال) کرد و آنقدر باید این قیدها و تخصیص‌ها را گذاشت تا ولایت فقیه به مرز کارآمدی برسد!!!<sup>۲</sup>

آنهایی که تا دیروز در دفاع از فقه پویا و روحانیت مبارز می‌گفتند:

هر چند پاره‌ای از مخالفان و موافقان روحانیت هر کدام به نحوی و با انگیزه جداگانه اما منتج به نتیجه واحد می‌کوشند، خواسته یا ناخواسته این نسلی را که دست محبت و بیعت به روحانیت به عنوان پاسدار اسلام داده است به سمتی بکشانند که در مقابل روحانیت قرار گیرد یا بر عکس روحانیت را در مقابل آن نسل قرار دهند ولی آنان که به راستی درک و درد دین دارند نه تنها باید از این جریان دوری کنند بلکه می‌بایست هر حرکتی را که منجر به رو در رویی روحانیت و نسل جوان و روشنفکر

۱. رک: عمادالدین باقی، *کاوشی درباره روحانیت*، بی‌نا، بی‌تا، ص ۲۴-۲۳. این اثر ظاهرأ در سال ۱۳۶۴ منتشر شد ولی به دلیل سیاست منافقانه‌ای که نویسنده در این کتاب برای دسته‌بندی روحانیت شیعه و ایجاد اختلاف بین حوزه‌های علمیه و... به کار گرفته بود از پخش آن جلوگیری شد. لیکن نویسنده بسیاری از مطالب این کتاب را در قالب مقالات، مصاحبه‌ها و غیره منتشر کرد و در نهایت در کتاب *گفتمان‌های دینی معاصر* گرد هم آورد. رک: عمادالدین باقی، *گفتمان‌های دینی معاصر*، تهران، سرایی، ۱۳۸۲.

۲. عمادالدین باقی، *گفتمان‌های دینی معاصر*، همان، ص ۳۸۶.



و... می شود خیانت به اسلام و انقلاب و کشور تلقی نمود با آن به مبارزه برخیزد.<sup>۱</sup>

امروز می گویند التزام عملی به ولایت فقیه به معنای اعتقاد داشتن به آن نیست. تا دیروز جدایی افکندن بین روحانیت و نسل جوان و روشنفکر و مردم، خیانت به اسلام و انقلاب و کشور تلقی می شد و مبارزه با آن واجب بود و چه افراد و گروه‌هایی که توسط همین جریان به این بهانه مورد تهاجم و تعدی قرار نگرفتند. ولی امروز عدم اعتقاد به ولایت فقیه حتی جرم هم نیست!<sup>۲</sup>

تا دیروز، عالم و روحانی برای امت به مثابه پدر و پیشوا بود که سکوت او در قبال فقر، استثمار، استبداد و استعمار امت در حکم خیانت محسوب می شد<sup>۳</sup> ولی امروز چون سیاست، مدیریت و اقتصاد یک علم است و باید از دستاوردهای این علوم جدید بهره جست، مدیریت کشور باید بر مبنای علم باشد نه فقه!<sup>۴</sup>

تا دیروز می گفتند:

بدون شک اینک استکبار جهانی در تلاش و تکاپو و جست‌وجوی فرصت‌هایی است که حوزه قم را به سرنوشت حوزه نجف مبتلا سازد... ولی اکنون روحانیت در ایران اهرم‌های قدرت و حکومت را در دست دارد و امکان موفقیت را برای استکبار جهانی تقلیل و تخفیف داده است...<sup>۵</sup>

ولی امروز می گویند:

نهاد دین با کلیت خودش، اگر حیطة مداخله نهاد سیاست و زور گردد و عمل به احکام یا رعایت پوشش به جای رغبت و رضا با ضرب و زور و اکراه تحمیل شود یا متقابلاً نهاد دین در نهاد سیاست مداخله نماید یعنی بخشی از وظایف خود را به آن تحمیل کند یا مانع انجام بخشی از کارکردهای قاعده‌مند سیاست شود، تداخل نقش‌ها به وجود آمده و موجب تعطیلی، بی‌حاصلی عمل و در نهایت اختلال اجتماعی خواهد شد.<sup>۶</sup>

تا دیروز همه چیز فقه، روحانیت، طبقه‌بندی نهادهای مذهبی، انقلاب و ضد انقلاب،

۱. عمادالدین باقی، کاوشی درباره روحانیت، همان، ص ۲۳.
۲. عمادالدین باقی، گفتمان‌های دینی معاصر، همان، ص ۳۸۶.
۳. عمادالدین باقی، کاوشی درباره روحانیت، همان، ص ۲۴.
۴. عمادالدین باقی، گفتمان‌های دینی معاصر، همان، ص ۲۵۳.
۵. عمادالدین باقی، کاوشی درباره روحانیت، همان، ص ۲۸.
۶. عمادالدین باقی، گفتمان‌های دینی معاصر، همان، ص ۲۷۰.



تقوای گریز و ستیز در نسبت با سیاست سنجیده می‌شد و بعضی از شخصیت‌های بزرگ مذهبی به دلیل نداشتن سابقه مبارزاتی به مفهوم متعارف، وابسته، روحانی‌نما، بی‌تفاوت و بی‌اعتنا نامیده می‌شدند. اما امروز این گزاره‌ها را معکوس کرده‌اند.

اکنون باید از این کین‌ورزان پرسید مگر پویایی فقه در چیست؟ پویایی فقه آیا غیر از حضور آن در زمان و در فضای زندگی مردم است؟ پویایی فقه آیا غیر از جدا نبودن آن از سیاست و درگیری‌های زنده و متحرک با مسائل اجتماعی است؟ پویایی فقه آیا غیر از چالش با دانش‌های زمان و جست‌وجو در این دانش‌ها برای نگه‌داری فضای زندگی مردم است؟

حقیقت آن است که مناقشه دو دهه اخیر غرب پرستان برای خارج کردن فقه از حوزه اجتماعی و توسل به هر ابزاری برای ناکارآمد نشان دادن حکومت فقهی، حتی دست به دامان شخصیت حقیر و مستبدی چون رضاخان شدن، بیش از هر چیز ناشی از ناتوانی و از نفس افتادن حزب روشنفکری در رسیدن به سرعت‌سازگاری و سازندگی فقه در حل مسائل و مشکلات ایران و باز کردن راه‌های ساز و کار پیشرفت و دگرگونی کشور ظرف سه دهه گذشته است.

فقه پویای شیعه و ساز و کار حل مسائل آن نه تنها ملت ایران را متحرک، پویا و بالنده کرده است بلکه حتی مخالفان خود را نیز متحرک کرد. اتحادیه منورالفکران ایران متشکل از روشنفکری غیر دینی و دینی و سکولار که نزدیک به دویست سال است کهنگی فقه و عقب افتادن آن از تحولات جهانی و پویا نبودنش را بهانه می‌کردند تا دین و روحانیت را از صحنه تحولات سیاسی و اجتماعی ایران خارج سازند و این کشور را در یک سینی طلایی تقدیم اربابان خود کنند، از پویایی بیش از حد فقه که مرام و مشرب خمینی کبیر از خود به یادگار گذاشت، به نفس افتاده است. اکنون نزدیک به یک قرن است که حزب منورالفکری ایران به رغم میل باطنی‌اش مجبور به دویدن به دنبال فقه پویا و فقیه پویانده است.

فقیه‌هایی که در سخت‌ترین شرایط منطقه‌ای و جهانی به رغم همه ناجوانمردی‌هایی که بعد از انقلاب اسلامی، ضد انقلاب داخل و خارج و دشمنان دانا و دوستان نادان بر انقلاب اسلامی و ملت بزرگ ایران روا داشتند، توانستند نه تنها ایران عزیز را سربلند نگه دارند بلکه کشور را از یک کشور وابسته و سرسپرده به بیگانه و عقب‌مانده و رشد نیافته به یک کشور مستقل، رشید، بالنده، پیشرفته و مقتدر تبدیل نمایند.

فقه پویا و فقیه پویانده نه تنها ملت ایران را متحرک کرد بلکه از جریان خمود و





عقب افتاده و عنود حزب روشنفکری نیز خیلی کار کشید. آنها را مجبور به کار فکری کرد. کار فکری هیچ گاه در سنت روشنفکری ایران جایی نداشت. حزب روشنفکری از ابتدا شالوده‌هایش بر تقلید بنا شده بود. اما فقیه پویا، متحرک، شجاع و خردمندی چون امام خمینی با ورود به صحنه اجتماعی و اراده معطوف به فقه برای حل مسائل ایران؛ این جریان را به تحرک واداشت. حجم ترجمه‌ها و فاصله نظریه پردازی‌های روشنفکری در قبل و بعد از انقلاب اسلامی بهترین دلیل برای این ادعاست.

حزب روشنفکری به خاطر پویایی فقه و تعقیب نفس گیر فقیهان پر جوش و خروشی چون میرزای شیرازی، سید محمد کاظم یزدی، شیخ فضل الله نوری، آخوند خراسانی، میرزای نائینی، سید حسن مدرس، سید ابوالقاسم کاشانی، حائری یزدی، آیت الله بروجردی و جان جانان و گل سر سبده همه فقیهان دوران معاصر، خمینی کبیر و شاگردان بلافصلش چون: مطهری، بهشتی و خامنه‌ای در دویست سال اخیر، اکنون از نفس افتاده است و برای نجات از چنین وضعیتی به دنبال از کار انداختن این فقه و فقیهان پایه گذار آن و از صحنه خارج کردن دو عنصر پویای این فقه یعنی «بودن در حوزه سیاست» و «وابستگی اجتهاد به زمان و مکان» است.

اکنون دیگر بهانه فقه پویا و فقه سنتی نیست، بلکه عرفی شدن، شاهد بازاری شدن، تهی شدن از تقدس، تکلیفی شدن و از همه جالب تر عوام زده شدن و فربه تر از ایدئولوژی شدن فقه، دستاویز عوام فریبی‌های حزب روشنفکری است.

### قیاس بین الاذهانی

حجم مطالبی که در سه دهه گذشته توسط اخلاف و اسلاف حزب روشنفکری در ایران نوشته شده به ما می گوید منور الفکری ایران از نفس افتاده است و در جست و جوی راه گریزی از زیر سایه فقه پویا است. آنها به دنبال این هستند تا با دستاویز قرار دادن هر واقعه کوچکی حتی در حد اقدام سخیف چند جوان نادان و بازی خورده در خصوص حجاب و امثال این و روان شاد کردن روح جنایتکار حقیری چون رضاخان که در دوران استبداد سیاه او خون صدها نفر از مردم بی گناه ایران به خاطر برداشتن کلاه و چادر بر زمین ریخت و دوران او را خود همین منور الفکران در آثارشان دوران سیاه تاریخ ایران اسم گذاری کرده بودند، مانند دوران قاجاریه از زیر بار مسئولیت‌های خود شانه خالی کنند.

از دوران نهضت تحریم تنباکو وقتی پیرمردی کوچک با عقلی بزرگ به نام میرزای

شیرازی به میدان مقابله با ایدئولوژی و تکنوکراسی استبداد و استعمار آمد و پیروزمندان مبارزه را به پایان رساند، حزب منورالفکری دریافته بود که اگر فقه و فقیه شیعه عنصر پویای مکتب اهل بیت را بستری برای مقابله با استبداد و استعمار قرار دهد تمامی ارکان تجدد و ترقی و ایدئولوژی‌های توسعه این حزب که عموماً سر در آخور بیگانگان داشتند، رنگ خواهد باخت و حنای آنها برای مردم رنگ نخواهد داشت.

چنان که می‌نویسند:

بعد از واقعه دخانیه و اعتبارات فوق‌العاده که از این راه در مرکز ریاست روحانی هویدا شد و روحانیان پیرو سیاست مرکز هم از آن استفاده اعتباری کردند عموم روحانیان به استثنای وجودهای مقدس منزله روحانی می‌کوشند تا در سیاست مملکت دخالت نموده از این راه بر اعتبارات خود بیفزایند. در صورتی که امتزاج سیاست و روحانیت نه تنها دامان روحانیت را لکه‌دار بلکه اساس سیاست را هم متزلزل می‌سازد.<sup>۱</sup>

حزب منورالفکری هنوز از این گزاره رنگ و رو رفته و نخ‌نما برای بازگرداندن فقه و فقیه شیعه به حجره‌های نمور، کوچک و سوت و کور قبل از انقلاب اسلامی استفاده می‌کند. حجره‌هایی که از دوره صفویه تا به امروز هیچ‌گاه از پویایی و تحرک باز نایستاد؛ دچار افسردگی، یأس، تفرقه، روزمرگی، مقدس‌مآبی و عوام‌زدگی شد اما، از تحرک باز نماند. اکنون حزب منورالفکری با تمام قوا به میدان آمده است تا عناصر پویایی و بالندگی فقه، فقیه، جامعه ایرانی و روحانیت شیعه را مخدوش کند و از آنجایی که در رسیدن به پویایی فقه ناتوان است و رازدانی و روشنگری او به شدت مورد تردید قرار گرفته است، آمادگی دارد با بهره‌گیری از هر ابزاری انقلاب بزرگ ملت ایران را انکار و جامعه را به یک افسر قزاق دیگری بدتر از رضاخان تحویل دهد. نشانه‌های این خردگریزی و استقلال‌ستیزی نه تنها در میان نحله‌های مختلف حزب منورالفکری در دانشگاه‌ها و رسانه‌ها و روزنامه‌های زنجیره‌ای بلکه در دیوانسالاری برجام‌مانده از دوره قاجار و پهلوی و بعضی از دولت‌مردانی که در رسیدن به پویایی فقه و فقیه امروز از نفس افتاده‌اند نیز مشاهده می‌شود.

در دوران مشروطه وقتی یکی از سرسپردگان حزب منورالفکری که از بد حادثه در کسوت روحانیت نیز قرار داشت، در توصیف تاریخ نهضت ملت ایران نوشت که:

دخالت اضطراری میرزای شیرازی در امر سیاست گرچه برای حفظ

۱. یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، تهران، عطار/فردوسی، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۱۳۶.



استقلال مملکت و نگهداری از تجاوزات بیگانگان بسی سودمند بود ولیکن بذری در مزرعه روحانیت پاشیده شد که معلوم نیست چه حاصلی بربویند و چه نتیجه در آینده برای سیاست و روحانیت این مملکت داشته باشد و کدام دست قوی بتواند این خلط و مزج را بر هم زده هر یک از سیاسیون و روحانیون را به ادای وظیفه خود وادارد.<sup>۱</sup>

هیچ کس باور نمی کرد که این دست آهنین و بی رحم از آستین مخملین حزب منورالفکری و از دل قزاق خانه روس ها بیرون خواهد آمد و در استخدام انگلیس ها انجام وظیفه خواهد کرد.

رضاخان آورده شد تا با سرکوب فقه و فقیه پویا و متحرک و پیشتاز در پیشرفت و رشد، بخشی از زخم ها و کینه های ناشی از تحقیر بریتانیای کبیر به دست فقهای سر برآورده از حجره های تنگ حوزه های علمیه در جریان قرارداد رویترا، تحریم تنباکو و سایر جنبش های اجتماعی ایران که رهبری آنها به دست روحانیت بود، التیام یابد و ترمیم شود.

تمام اتفاقات دو دهه اخیر در ایران را می توان در پرتو این سابقه تاریخی تحلیل کرد. حزب منورالفکری ایران برای این که فقه پویای شیعه و فقیه زنده و بیدار و ملت بصیر و هوشیار ایران را دوباره به دوران ذلت بار عصر قاجار و پهلوی برگرداند حتی آمادگی دارد تا از یک دیکتاتور حقیری چون رضاخان، انوشیروان عادل بسازد.

افسانه فقه پویا و فقه سنتی، دنباله رو بودن فقه، ظاهر بینی فقه، حق گریزی و تکلیف گرایی فقه، مصرف کنندگی فقه، اقلی بودن فقه، ظاهر بینی فقه و ده ها اتهام دیگر که در این دو دهه به فقه و فقیه شیعه بستند نمایانگر آن است که حزب منورالفکری در رقابت با بالندگی و پویایی فقه شیعه و مکتب سیاسی امام خمینی از نفس افتاده است و یارای رقابت ندارد. همان طوری که در دوران قاجار این از نفس افتادگی را با اتهام زنی و همکاری تنگاتنگ با استبداد و استعمار برای خارج کردن فقه از صحنه تحولات سیاسی ایران پنهان کردند اکنون با دستاویز قرار دادن مسائل مشابه و ساماندهی برجام های موضوعی و منطقه ای و مسئله ای در ورزش، سیاست، فرهنگ، هنر، آموزش و پرورش، سندهای ۲۰۳۰ و دیالوگ های ایدئولوژیک علم دینی و غیر دینی حتی از دهان آدم های به ظاهر موجه که تا دیروز یک چیز می گفتند و امروز پنجره آبدار خانه مرحوم شاغلام در جریده گل آقا را باز می کنند تا ببینند، باد از کدام طرف می آید!! تلاش می کنند از

۱. یحیی دولت آبادی، همان، ص ۱۳۷.

نفس افتادگی خود را به نظام ولایت فقیه ایران منتقل کنند.

ردپای این از نفس افتادگی در دیوانسالاری ایران نیز قابل رؤیت است و از چشمان تیزبین ملت ایران پنهان نیست. اگر از سرشت انسانی این از نفس افتادگان بخواهیم که خارج از تمام چهارچوب‌های اخلاقی، شکوه و عظمت یک جنبش بزرگ انقلابی را در پای منافع شخصی، خانوادگی و جناحی خود قربانی نکنند و کمی هم به رنج‌های مردمی بیندیشند که تمام آرمان‌های خود را در انقلاب اسلامی دیده‌اند، انتظاری بیش از ظرفیت آنها خواهد بود. به تعبیر خمینی کبیر:

ما از شرف‌زادگان و محمدرضا خلاص شدیم، لکن از شر تربیت یافتگان غرب و شرق به این زودی‌ها نجات نخواهیم یافت. اینان برپادارندگان سلطه ابرقدرت‌ها هستند و سرسپردگانی می‌باشند که با هیچ منطقی خلع سلاح نمی‌شوند و هم اکنون با تمام ورشکستگی‌ها دست از توطئه علیه جمهوری اسلامی و شکستن این سد عظیم الهی بر نمی‌دارند.<sup>۱</sup> بیشتر آنها هر آنچه را که می‌کنند باور دارند. آنان از سوی تشکل‌ها، خانواده‌ها و همفکران خود چه در داخل و چه در خارج تجهیز شده‌اند تا با نفوذ در بالاترین سطوح دیوانسالاری، نظام جمهوری اسلامی را از نفس بیندازند تا از نفس افتادگی خود را در چشم مردم پنهان سازند. آنها را نباید فقط در گرایش‌ها یا سازمان و نهاد و قوه خاصی رصد کرد. در قوای جمهوری اسلامی، در دانشگاه‌ها، در حوزه‌های علمیه در آموزش و پرورش، در اصناف، در بازار، در لباس روحانیت، در تن‌پوش یقه آخوندی، از لای پیشانی‌های پینه‌بسته و در میان نمازگزاران در صف اول نشسته، باید این از نفس افتادگان را جست‌وجو کرد.

به ظاهر دم از التزام عملی به ولایت فقیه می‌زنند ولی در عمق جان‌شان معتقدند: «عدم اعتقاد به ولایت فقیه جرم نیست؛ به خاطر این که مردم به آن رأی داده‌اند و در این قانون اساسی اصل ولایت فقیه است؛ ما به آن التزام عملی داریم؛ این به معنای اعتقاد داشتن نیست.»<sup>۲</sup>

به ظاهر دم از هویت و اصالت ملی می‌زنند و خود را کشته و مرده ملت و ملی‌گرایی نشان می‌دهند ولی در اصل مفاهیمی چون هویت ایرانی، اصالت فرهنگی و امثال این مفاهیم را محافظه کارانه و مغایر با دموکراسی می‌دانند.<sup>۳</sup>

۱. صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۴۴۷-۴۴۶.

۲. عمادالدین باقی، گفت‌وگوهای دینی معاصر، همان، ص ۲۸۶.

۳. علی میرسپاسی، دموکراسی یا حقیقت، تهران، طرح نو، ۱۳۸۱، ص ۳۷.



آخرین حربه کین‌ورزی حزب از نفس افتاده روشنفکری مستلزم کنش‌های بین‌الذهانی فعالانه یا منفعلانه است. یعنی مقایسه کردن مستمر ما با دیگران حتی اگر این مقایسه‌ها از هیچ منطقی پیروی نکند. مثل مقایسه‌هایی که امثال سریع‌القلم و دیگران انجام می‌دهند. در دهه اخیر موجی از این مقایسه‌های کینه‌توزانه بر مطبوعات و متون منتشره سایه افکنده است.

چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت؟ نویسنده این اثر آنچنان در تارهای کین‌ورزی گرفتار بود که از خود نپرسید ایران را با کدام نقطه از جهان مقایسه کرده است. ایران یک کشور عینی و قابل احصا با یک جغرافیای مشخص است ولی غرب را در کجای عالم باید جست‌وجو کرد؟! غرب یک مفهوم ذهنی است یک مفهوم جغرافیایی نیست که کشوری مثل ایران را بتوان با آن مقایسه کرد. از این دست آثار مقایسه‌ای در دو دهه اخیر فراوان نوشته شده که تمام آنها یک هدف را دنبال می‌کنند و آن خوار نشان دادن انقلاب اسلامی ایران است.

مشخص است وقتی فردی و جریانی لبریز شده از احساس کین‌توزی، تحریک می‌شود تا از احساس‌های تضعیف‌شده ارزشی خود حمایت کند نه تنها ارزش‌های ناشی از ناتوانی و بی‌قدرتی خود را متعالی می‌بیند بلکه ارزش‌های طرف مقابل را به سطح فهم ناقص خود تقلیل می‌دهد تا راه‌گریزی به دست آورد.<sup>۱</sup>

۱. در قسمت‌هایی از این یادداشت به شکل کلی از بعضی دیدگاه‌های کتاب کین‌ورزی اثر ماکس شلر استفاده شده است. رک: ماکس شلر، کین‌توزی، ترجمه صالح نجفی و جواد گنجی، تهران، ثالث، ۱۳۸۸.